

گزیده‌ای از کتاب "فقر احمق می کند"

مقدمه

یک مدیر با ده‌ها پروژه‌ی عقب افتاده، یک کارگر ساده با کوهی از بدهی و یک خانم خانه‌دار که درگیر رژیم گرفتن است چه شباهتی با هم دارند؟ این افراد همه دچار کمیابی‌اند. یکی زمان کافی ندارد، یکی بی‌پول است و دیگری نیز کالری‌هایش را محدود کرده است. کمیابی به طرز اعجاب آوری ذهن را تحت تاثیر قرار می‌دهد. در کتاب «فقر احمق می کند» مولاینیتن و شفیر، متکی به آخرین یافته‌های علوم رفتاری و اقتصاد، تبیین می‌کنند که چطور ابعاد مختلف زندگی ما تحت تاثیر ذهنیت کمیابی است؛ همچنین آنها توضیح می‌دهند که افراد چگونه می‌توانند کمیابی را مهار کنند تا به موفقیت و رضایت بیشتری دست یابند.

شاید هر کتابی را بتوان در یک گزاره محوری یا یک ادعا خلاصه کرد. کتاب «فقر احمق می کند» این گزاره محوری را در عنوانش با ما درمیان گذاشته است: اینکه اثر فقر بر آدمی، محدود کردن گزینه‌های پیش رو و تمرکز بر کمیابی بوده و طبیعی است که آدمی که در فقر و کمیابی مالی به سر می‌برد نتواند، درست انتخاب کند و در نتیجه فقر او ادامه می‌یابد. به عبارتی کمیابی از هر نوعی از جمله مالی باعث کانالیزه کردن تمرکز بر رفع کمیابی می‌شود و این مانع توجه به سایر ابعاد می‌گردد. بنابراین کسی که در فقر به سر می‌برد با توجه به اینکه تمام توجه‌اش معطوف به کمیابی موجود است توجه به فرصت‌ها و گزینه‌های دیگر برایش امکان‌پذیر نیست و این باعث تصمیمات اشتباه و در نتیجه فقر بیشتر می‌گردد.

کلیات کتاب

مضمون اصلی این کتاب «روان‌شناسی فقر» است. ما غالباً احساس می‌کنیم که حماقت موجب فقر می‌شود. این احساس با اینکه به طور کامل غلط نیست اما ناقص است. نویسندگان کتاب نورافکن ایده خود را بر تأثیر فقر بر تصمیمات احمقانه در زندگی متمرکز کرده است؛ تصمیماتی که دور تسلسل فقر / حماقت را تا بی‌انتهای ادامه می‌دهد. روان‌شناسی فقر به ما می‌گوید فقر آثار و عوارضی دارد که صرف‌نظر از شرایط اقتصادی و اجتماعی ذهنیت افراد را تغییر می‌دهد.

در تعریف فقر، آن را به دو دسته فقر نسبی و فقر مطلق تقسیم می‌کنند. فقر مطلق همان عدم توانایی برای برآوردن اولیات زندگی مانند خوراک و پوشاک و مسکن حداقلی است. فقر نسبی در نسبت با برخورداری‌های دیگران تعریف می‌شود و ماهیتی ذهنی دارد. به نظر می‌رسد که کتاب با رویکردی که نسبت به فقر دارد بیشتر بر قسم دوم فقر متمرکز است.

البته فقر در این کتاب معنایی عام هم دارد که نویسندگان آن را «کمیابی» نامیده‌اند. این کمیابی اعم از فقر مالی، فقر زمانی، فقر دوست و همدم و انواع و اقسام دیگر فقر می‌شود. این کمیابی به‌زعم نویسندگان کتاب هم منشأ ذهنی دارد و هم اثر ذهنی؛ چنان‌که می‌نویسند: «کمیابی نه تنها یک محدودیت فیزیکی که یک ذهنیت است. زمانی که کمیابی توجه ما را تسخیر می‌کند، شیوه تفکرمان را تغییر می‌دهد؛ چه در سطح چند میلی‌ثانیه، چه چند ساعت، یا چند روز و چند هفته. این کمیابی به صدر ذهن مان تکیه زده و بسیاری چیزها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، از آنچه متوجه می‌شویم گرفته تا شیوه ارزیابی انتخاب‌های مان، شیوه اندیشیدن مان و در نهایت تصمیمات و طرز رفتارمان».

وقتی اصطلاح کمیابی به کار برده می‌شود به یاد تعریف کلاسیک علم اقتصاد می‌افتیم که عبارت است از علم به کار بردن منابع محدود برای رفع نیازهای نامحدود. کمیابی در این تعریف به همان محدودیت‌های منابع ارجاع دارد. کتاب به ما می‌آموزد که کمیابی به‌طور طبیعی، فزاینده و تکرارشونده می‌شود، اگر راه‌های غلبه بر آن را ندانیم. در بخشی از مقدمه کتاب، درباره این کمیابی این‌طور طرح مساله شده است: «استدلال ما در این کتاب از یک جهت ساده است. کمیابی ذهن را تسخیر می‌کند و این موضوع منفعت ناچیزی را به همراه دارد: ما در مدیریت نیازهایی که برایشان تحت فشاریم بهتر عمل می‌کنیم اما نگاهی جامع‌تر نشان می‌دهد که این منفعت بی‌هزینه نیست: دغدغه‌های دیگر را نادیده می‌گیریم و کارایی مان در بقیه امور زندگی کمتر خواهد شد. این استدلال نه تنها کمک می‌کند که توضیح دهیم کمیابی چگونه به رفتار ما شکل می‌دهد، نتایج اعجاب‌انگیزی را نیز در بردارد و دریچه‌های جدیدی را برای شیوه مدیریت کمیابی پیش روی مان می‌گشاید».

«فقر احمق می‌کند» از سه بخش با نام‌های «ذهنیت کمیابی»، «کمیابی»، کمیابی به بار می‌آورد» و «طرحی برای کمیابی» تشکیل شده است و ذیل این سه بخش طرح مساله می‌کند، ابعاد گوناگون کمیابی و آثار آن را تشریح می‌کند.

- کتاب فقر احمق می‌کند با یک ایده محوری به نام کمیابی شکل گرفته است. نویسندگان این کتاب بر این باورند که کمیابی از هر نوعی که باشد باعث ایجاد تمرکز بیش از حد و تونل‌سازی در خصوص آن موضوع می‌گردد و بخش عمده پهنای باند ذهن فرد را درگیر خود می‌سازد. بنابراین طبیعی است که فرد در چنین شرایطی در سایر ابعاد زندگی تمرکز کافی نداشته باشد و در نتیجه دست به تصمیمات اشتباه بزند. در این کتاب از این موضوع به عنوان تنگنای پهنای باند یاد شده است.
- کمیابی شیوه نگرش ما را به همه چیز تغییر می‌دهد و باعث تغییر شیوه انتخابمان می‌شود و اینکار را به صورت ناخودآگاه انجام می‌دهیم، یعنی ما انتخاب نمی‌کنیم که با نداشتن بیمه کل پس اندازمان از بین برود بلکه اصلاً لزوم داشتن بیمه را احساس نمی‌کنیم و به عنوان خرجی اضافی می‌بینیم.
- در این کتاب از واژه پهنای باند برای اشاره به دو مولفه‌ی فراگیر و مرتبط کارکرد ذهنی استفاده می‌کنیم. اولی را می‌توان ظرفیت شناختی نامید؛ سازوکارهایی روانشناختی که زیربنای توانایی ما برای حل مسائل، به یاد سپردن اطلاعات، استدلال منطقی و چیزهایی از این دست را تشکیل می‌دهد. شاید مهمترین بخش در این مولفه هوش سیال باشد؛ توانایی تفکر و استدلال انتزاعی و حل مسائل بدون هرگونه آموزش یا تجربه خاص. دومین مولفه، کنترل اجرایی است که زیربنای توانایی ما در مدیریت فعالیت‌های شناختی‌مان است. از نمونه‌های آن می‌توان به برنامه‌ریزی، توجه، شروع و توقف کنش‌ها، و کنترل خواسته‌های ناگهانی اشاره کرد. کنترل اجرایی تا حد زیادی نقش پردازنده مرکزی را داشته و نقشی حیاتی در کنترل کارکرد مناسب ما دارد. یکی از مهمترین کارکردهای آن خودمهاری است. ظرفیت شناختی و کنترل اجرایی چند وجهی بوده و تفاوت‌های ظریفی دارند. هر دوی آنها از کمیابی تاثیر می‌پذیرند. چیزی که کمیابی را خاص می‌کند، طولانی مدت بودن تاثیرات آن است. مثلاً یک فرد فقیر برای مدتی طولانی ذهنش درگیر کمیابی مالی است و اثرات کاهش ظرفیت شناختی و کنترلی را به صورت بلند مدت تجربه می‌کند.
- در بخش دوم با عنوان کمیابی، کمیابی به بار می‌آورد، نویسنده‌ها ایده خودشان را بسط میدهند تا ثابت کنند اثرات کمیابی مثل تنگنای پهنای باند و تونل‌زنی به وضعیتی منجر می‌شود که کمیابی ما رو تشدید می‌کند. یعنی نویسنده‌ها سعی می‌کنند توضیح بدهند که چرا فقرا با وجود تلاش‌های هر روزشان فقیرتر می‌شوند و چرا آدمهای گرفتار با وجود اینکه خیلی کار می‌کنند باز هم از گرفتاریشان کاسته نمی‌شود یا چرا افراد تنها با وجود تلاش و نیازشان برای برقراری ارتباط با دیگران از سمت دیگران طرد و در نتیجه تنهاتر می‌شوند. برای توضیح این وضعیت کتاب ما را با مفهومی به نام جای خالی آشنا می‌کند. اینجا بحث بده بستان پیش می‌آید، یعنی کمیابی ما رو مجبور می‌کند به دلیل کمبود جای خالی برای رسیدن به چیزی از چیز دیگری چشم‌پوشی کنیم. اینبار دیگر با خوشحالی و رضایت چمدان را نمی‌بندیم و قسمتی از ذهنمان درگیر چیزی می‌ماند که نتوانستیم برداریم.

- بده بستان همیشه و برای همه وجود دارد و ربطی به کمیابی ندارد یعنی ما هر چقدر منابع داشته باشیم هیچ وقت منابع ما بی‌نهایت نیست، عمر ما محدود است، منابع مالی ما محدود است و چمدونمان هر چقدر هم که بزرگ باشد، ظرفیتی دارد؛ اما کمیابی باعث می‌شود به این بده بستان‌ها توجه کنیم. در شرایط معمولی یا فراوانی با اینکه بده بستان همیشه وجود دارد اما از دید ما مخفی می‌ماند چون ما فضای خالی داریم و مشکلی برایمان پیش نمی‌آید. وقتی رنج انتخاب نداریم و قرار نیست با انتخاب چیزی، چیز دیگری را از دست بدهیم. خیال و ذهنمان آسوده می‌شود و ما را از آفت تونل‌زنی مصون نگه می‌دارد، تونل‌زنی و توجه به چیزهایی که برایمان مهم هستند ولی باید از آنها چشم‌پوشی کنیم.
- فراوانی همچنین باعث می‌شود هزینه اشتباهات ما کاهش پیدا کند. ظرفیت اشتباه در شرایط کمیابی بسیار پایین بوده و این موضوع وقتی حادث می‌شود که دریافت‌های قبلی ما در شرایط کمیابی را هم در نظر بگیریم یعنی به دلیل کمبود پهنای باند و شرایط تونل‌زنی، قدرت درست فکر کردن و عمل کردنمان هم کم می‌شود و در نتیجه ریسک اشتباه بالاتر می‌رود. به عبارت دیگر در شرایط کمیابی هم اشتباهات بیشتری مرتکب می‌شویم و هم هزینه‌ای که برای اشتباهات می‌پردازیم خیلی زیاد خواهد بود و این یعنی کمیابی، کمیابی بیشتر به بار می‌آورد.
- فردی که دچار کمیابی شده است، دنبال راهی می‌گردد تا خودش را از این وضعیت نجات بدهد، یکی از اولین راه‌هایی که ممکن است فرد انتخاب کند قرض گرفتن است. به نظر منطقی میرسد وقتی دچار مشکل نقدینگی هستیم قرض یا وام بگیریم و یا وقتی زمانمان محدوده و یک ضرب الاجل نزدیک می‌شود از کارهای دیگرمان صرف نظر کنیم. اما چیزی که دیده نمی‌شود هزینه‌ای هست که برای این قرض‌ها می‌پردازیم. اکثر وام‌ها بهره دارند و این بهره هزینه‌ای هست که ما به خاطر قرض گرفتن باید بپردازیم. کمیابی باعث می‌شود اثرات نجات بخش قرض گرفتن را ببینیم، اما اثرات زیان‌بارش به چشممان نیاید. این همان آفت تونل‌زنی است که قبلاً درباره‌اش صحبت کردیم. به مرور اگر این وضع ادامه پیدا کند به جایی خواهیم رسید که برای تصفیه وام قبلی به همراه بهره‌اش مجبور می‌شویم وام بگیریم که در نهایت به ورشکستگی مالی منجر می‌شود. کمیابی در حقیقت باعث می‌شود ما کوتاه‌بین بشویم و فقط چیزهایی را ببینیم که در نزدیکی ما هستن و به عواقب تصمیمات و کارهایی که می‌کنیم فکر نکنیم.
- عموماً فرض می‌شود شرایط کمیابی جبری و غیرقابل تغییر باشد، که البته تا حدود زیادی هم همینطور است اما زمان‌هایی وجود دارد که کمیابی بخاطر عملکرد ما باقی می‌ماند و تشدید می‌شود. نویسنده‌ها اسم این شرایط را **دام کمیابی** گذاشتن، یعنی کمیابی باعث ساختن قالبی ذهنی می‌شود که خودش رو تداوم می‌بخشد و تشدید می‌کند.

- دام کمیابی دو ویژگی دارد اول **یک گام عقب بودن** است، یعنی همیشه مساله‌ای هست که به آن پرداخته بشود و این مسئله برای جلو افتادنمان نیست بلکه برای جبران عقب ماندگی‌هاست. دومین ویژگی **حل کردن مسائل و مشکلات به صورت فوری و موقتی** است که باعث مشکلاتی جدید در آینده می‌شود مثلا به جای تعویض لاستیک، موقتا پنچری آن را می‌گیریم. این دو مورد به ما می‌گویند مهم نیست چقدر منابع در اختیار داریم، مهم این است که این منابع را چطوری مدیریت می‌کنیم. عدم مدیریت صحیح منابع باعث می‌شود فقط عقب ماندگی‌هایمان را جبران کنیم و به فکر تعهداتی که در آینده داریم نباشیم، به همین دلیل اتفاقاتی که قابل پیش‌بینی هستند تبدیل به شوک‌های غیرمنتظره می‌شوند. مثلا پرداخت شهریه تحصیل بچه‌ها چیزی قابل پیش‌بینی است اما چون سه ماه دیگه قراره پرداخت بشود از افق دید ما و از تونل ما حذف و سه ماه بعد تبدیل به شوکی غیرمنتظره می‌شود.
- سوالی که مطرح می‌شود این است: چرا مشکلات قابل پیش‌بینی دیده نمی‌شوند تا به شکل غافلگیر کننده‌ای بروز پیدا نکنند و چرا وقتی در دام کمیابی اسیر شدیم از شیوه‌هایی برای مدیریت استفاده می‌کنیم که ناکارآمد هستند. این سؤال را اینطور می‌شود جواب داد، برای خارج شدن از دام کمیابی نیاز داریم تا طرحی برای زندگیمان داشته باشیم و برنامه‌ریزی بلند مدت انجام بدهیم. برنامه‌ریزی نیازمند برداشتن یک گام به عقب و وسیع‌تر دیدن موضوع و پردازش اطلاعاتی است که در وضعیت تونل زنی و تنگنای پهنای باند عملا مقدور نیست.
- اما فرض کنیم تصمیم گرفته‌ایم برنامه‌ریزی کنیم. پیدا کردن طرحی که کاملا بتواند نیازهایمان را پوشش بدهد و ما رو از دام کمیابی نجات دهد واقعا سخت و پیچیده است و اگر موفق به پیدا کردن برنامه هم بشویم اجرای آن به مشکل بر می‌خورد چرا که دنبال کردن یک برنامه باز هم نیازمند پهنای باند و کنترل شناختی است که کمیابی هر دو اینها را کاهش می‌دهد. برای رهایی از دام کمیابی باید هشیار بود آن هم نه هشیاری مقطعی بلکه باید مدام و پایدار هشیار بود تا به دام وسوسه‌هایی که خارج از برنامه‌مان هست نیفتیم.
- کسی که در دام کمیابی اسیر شده است نیاز به کمک دارد، کمکی موثر از جانب کسانی که مسائل را از دور می‌بینند. یکی از اولین راه‌هایی که به نظر میرسد می‌تواند کمک کننده باشه این است که مانع اصلی را از جلوی پای فرد اسیر در کمیابی برداریم. این روش در حال حاضر بسیار مورد توجه است یعنی به جای طرح‌های پیچیده کاهش فقر مستقیما به فقرا پول تزریق می‌کنند اما بعد از چند ماه دوباره به دام کمیابی گرفتار می‌شوند. بررسی‌ها نشاد داد که یک اتفاق و یک تکانه غیرمنتظره باعث می‌شود دوباره به دام کمیابی گرفتار بشوند. دلیل برگشتن این افراد به دام کمیابی **عدم وجود فضای خالی** در درآمدهاشان بود. پس نبود جای خالی ریسک امکان برگشت به دام کمیابی را افزایش می‌دهد. در نتیجه برای اینکه مطمئن باشیم فقرا دوباره در دام فقر گرفتار نمی‌شوند، نمی‌شود فقط به حل کردن مشکل فعلیشان بسنده کرد و باید فضای خالی هم برایشان به وجود آورد. البته فضای خالی هر چقدر هم که باشه ممکن است جوابگوی همه نیازها نباشد. پس راه حلی که باقی می‌ماند انجام اقدامات پیشگیرانه برای مقابله با این شوک‌هاست.

- در ادامه نویسنده‌ها اعتراف می‌کنند که تا اینجا ما به عمد فقر مالی، کمبود وقت و کمیابی‌های دیگر مثل تنهایی یا رژیم گرفتن را یکی در نظر گرفتیم تا رفتارهای حاصل از کمیابی را تحلیل کنیم. اما بین همه این کمیابی‌ها و فقر و تنهایی تفاوت وجود دارد، کسی که رژیم گرفته یا سرش شلوغ است، حدی از انتخاب و اختیار را دارد و می‌تواند فعلا رژیم گرفتن را کنار بگذارد یا پروژه جدیدی را قبول نکند اما یک فرد فقیر نمی‌تواند تنگنای مالی را کنار بگذارد یا فرد تنها نمی‌تواند به یکباره روابط اجتماعی فراوانی داشته باشد.
- نویسنده‌ها سعی کردند از جنبه دیگری به قضیه نگاه کنند. نویسنده‌ها عدم کارایی فقرا و در نتیجه فقر بیشترشان را نه در خصوصیات فردی بلکه نتیجه مستقیم فقرشان می‌دانند. فقر باعث کمبود پهنای باند می‌شود و کاهش پهنای باند تقریباً همه چیز را تحت تاثیر قرار می‌دهد، ظرفیت شناختی و رفتاری را کاهش می‌دهد، ذهن کمتری برای فکر کردن باقی می‌گذارد، ما رو کوتاه‌بین و فراموشکار می‌کند و در یک کلام ما رو ناکارآمد، سطحی، بی‌کفایت و احمق جلوه می‌دهد.
- به قول نویسنده‌های کتاب اگر می‌خواهیم فقرا را درک کنیم باید خودمان را در شرایطی فرض کنیم که ذهنمان جای دیگری است، شب قبل خوب نخوابیدیم و تفکر برایمان دشوار است. چون کاهش پهنای باند دقیقا همین شرایط را برای فقرا بوجود می‌آورد. ناتوانی فقرا تحت همین شرایطی بوجود می‌آید، اگر ما هم مدام در چنین شرایطی قرار می‌گرفتیم ناتوان می‌شدیم.
- به زعم نویسندگان با درک مشکل بخشی از راه حل هم پیش ماست. آنها بر این باورند که طرح‌های زیادی توسط دولت‌ها و انجمن‌های خیریه برای ریشه‌کنی فقر در جهان انجام شده، اما همونطور که در آمارها می‌بینیم این طرح‌ها غالبا با شکست مواجه شده‌اند یا اگر موفق بودند، میزان موفقیت و اثرگذاریشان بسیار محدود بوده است. دلیل شکست این طرح‌ها به زعم نویسندگان کتاب نادیده گرفتن روانشناسی کمیابی بوده است.
- در طول جنگ جهانی دوم ارتش آمریکا به خاطر سوانح هواپیماهای بمب افکنش دچار مشکل شده بود، خلبان‌ها هنگام فرود به جای جمع کردن بال‌ها، چرخ‌ها را جمع می‌کردند. ارتش از یک روانشناس درخواست کمک کرد تا بفهمد در ذهن خلبان‌ها چی می‌گذرد که همچنین اشتباه فاحشی را مرتکب می‌شوند. روانشناس حین تحقیق ابتدا متوجه شد این اشتباه فقط در مورد یک مدل بمب افکن اتفاق می‌افتد، نه همه بمب افکن‌ها و خلبان‌ها همگی در کارشان خبره و آموزش دیده هستند. پس مشکل باید جای دیگر باشد، بعد از بررسی‌ها مشخص شد مشکل در طراحی کابین این بمب افکن‌ها بود. دکمه جمع کردن بال‌ها دقیقا کنار دکمه جمع کردن چرخ‌ها بود و عینا شبیه هم بودند. خلبان موقع فرود دکمه اشتباهی را فشار میداد و متوجه اشتباهش نمی‌شد. یعنی کابین طوری طراحی شده بود که ریسک اشتباه را بالا می‌برد. این مشکل با تغییر یکی از دکمه‌ها برطرف شد و این تحقیق انقلابی در طراحی کابین هواپیما بوجود آورد.
- مشابه همین وضعیت را باید درباره طرح‌های مبارزه با فقر مدنظر قرار داد. شاید مشکل فقرا نیستند، شاید مشکل نحوه اجرای این طرح‌هاست، شاید این طرح‌ها به گونه‌ای طراحی شده‌اند که ریسک امکان اشتباه فقرا رو بالا می‌برد (مثلا وام‌هایی که بدون بررسی کارشناسی دقیق به آنها داده می‌شود). شاید مشکل این طرح‌ها در ندیدن چیزی به نام تنگنای پهنای باند برای فقراست.

- بخش سوم کتاب پر از این دست مثال‌هاست که با فهم درست شرایط فقرا و تغییری کوچک در برنامه می‌شود نتایج بسیار بهتری را در مبارزه با فقر به دست آورد. اما نویسندگان راه کارهای دیگری هم ارائه می‌کنند مثلاً یکی از آنها ایجاد فضای خالی است، که برای کسانی که به شدت درگیر هستند و وقت کافی برای خیلی از مسائل مهم زندگیشان ندارند کارآمد است. نویسندگان پیشنهاد می‌کنند همیشه زمانی را برای هیچ کاری نکردن کنار بگذاریم. این کار به ما کمک می‌کند در شرایطی که اتفاقی اورژانسی پیش می‌آید بتوانیم بدون مشکل بحران رو پشت سر بگذاریم، اینکار در مورد فقر و سایر کمیابی‌ها هم موثر است. منبعی ذخیره که بتواند ضربه‌گیری باشد برای شوک‌های احتمالی و این منابع ذخیره در شرایط فراوانی نسبی قابل تهیه هستند اما معمولاً ما در شرایط فراوانی اینکار را انجام نمی‌دیم. مثلاً کشاورزها بعد از برداشت محصول، فراوانی نسبی را تجربه می‌کنند اما قبل از برداشت محصول دچار کمیابی هستند، چون مدیریت درستی روی منابعشان انجام ندادند. این موضوع نویسندگان رو به ایده‌ای جدید رهنمون می‌کند که شاید اصلاً مشکل اصلی کمیابی عدم مدیریت صحیح در فراوانی باشد و شاید ما باید برای دوران‌های فراوانی نسبی فکری بکنیم تا بتوانیم این مشکلات رو حل کنیم.
- در حقیقت این کتاب از ما دعوت می‌کند به فقر و اشکال دیگر کمیابی به گونه دیگری بنگریم، عدم مدیریت صحیح، اشتباهات مکرر و ناکارآمدی را فقط مشکل شخصیتی و فردی ندانیم و قسمتی هم برای تاثیر کمیابی در وقوع این مشکلات خالی بگذاریم. گرچه این نگاه هیچ مسئولیتی از روی دوش ما به عنوان تصمیم گیرنده برنمی‌دارد اما کمک می‌کند تا به شناختی بهتر از خودمان و شرایطمان برسیم که راهی را برای جلوگیری از تکرار اشتباهاتمان باز می‌کند.

نویسنده کتاب؛ سندهیل مولاینیتن و الدار شفیر / مترجم؛ سید امیرحسین میرابوطالبی / چاپ بیست و ششم

تهیه کننده گزارش؛ محمد گشتاسبی